

تأثیرپذیری حافظ در مضامین شعری و اثرگذاری وی در شعر دشتی و دشتستان (استان بوشهر)

دکتر سید احمدحسینی کازرونی
دانشگاه آزاد اسلامی - بوشهر

مقدمه

نجوای هر شاعر، در تاروپود شعرش جان می‌گیرد تا در گستره‌ی زمان، مسیر خود را پیدا کند. این جاست که شاعران صاحب ذوق، یعنی خداوندانی که کلامشان، از روشنایی جان، مایه‌ور شده، مشعل شعرشان، پیوسته در المپیک قرون فروزان می‌شود و جهان شعر را از لطافت لفظ و معنی و خصوصیات انسانی، انسجام می‌بخشد. این شاعران متعالی پرچمدار همیشه تاریخند و جاودانان همه‌ی دوران. آنان روشنگران دل تباهی‌ها و برملا کنندگان ظلم و ستم‌ها، سالوس‌ها و تزویرهای سیه‌دلان روزگاراند.

پیشینه

لسان‌الغیب، حافظ شیرازی، از قبیله‌ی عرشینانی است که خمیره‌ی شعرش، از ملکوت است. اوست که زمینیان را در خیزاب‌های شعرش به افلاک می‌کشاند و در شراب عشق، غوطه‌ور می‌سازد تا در بزم ناهید سحرگاهی به پای کوبی بکشاند. و بدین گونه بود که از نردبان کلام شاعران ادب فارسی، بالا رفت و در ستیغ شعر فارسی به اوج رسید، عشق را متعالی ساخت و با عشق افلاکیان، پیوندش داد. گویی حافظ در این گذر تاریخی «از خلال این اشعار بلورین خویش، چنان گذشته است که مثل یک جویبار صاف و آرام، هیچ رسوبی را از خود باقی ننهاده» (کوچه‌ی رندان، ص دوازده)

زبان حافظ، سرچشمه‌ی الهام روح بشریت و نیازهای درونی مردی است که از قهر سفاکان و ناهنجاری‌های طبیعت به ستوه آمده و نمایشگر دردهای مردم و جامعه و یا

بیان احوال خویشتن است که با الفاظی نرم و خوش‌گوار، در طرز شیوا و رغبت‌انگیز، هماهنگ با معادلات اخلاقی و اجتماعی، در کسوتی زربفت و ملکوتی عرضه داشته است. وی، سخنوری است که با عنایت به نظر افکنی به دیوان‌های شعری عرب و عجم و متون اسلامی و قرآنی، نیروی ابداع و ابتکار را در مضمون آفرینی و معنی‌پردازی را به حدّ وفور در غزلیاتش جمع کرده است.

شعرش، نموداری است از ذوق و هیجان و نیروی تخیل و اشراف و تسلط کامل به الفاظ و تعبیرات و ترکیبات مطلوب و بدیع. منشأ شعر حافظ، عقل و فهم و دانش است که حقیقت معانی را در خود نهفته دارد: با عقل و فهم و دانش، داد سخن توان داد

چون جمع شد معانی، گوی سخن توان زد
تا آنجا که غزلیات دل انگیزش، شور و حال می‌آفریند.

جان مایه‌ی شعر حافظ، علاوه بر کسب تجربه‌های دنیوی، متأثر از محیط آشفته شیراز و عوامل برخاسته از آن است که با فهم و درایت وی با یکدیگر آمیخته شده، چنان که «برتر اندراسل» هم، این نظریه را درباره‌ی فلاسفه ابراز کرده است: (رک: صور معانی شعر فارسی، ص ۱۰).

حافظ، همچون مولانا جلال‌الدین مولوی، «عشق و وداد را پایه‌ی ترقّی و کیمیای سعادت شمرده است.» (مجموعه‌ی مقالات و اشعار فروزان‌فر، ص ۷۹- به نقل از کتاب روزگاران یاد باد، ص ۳۶۸).

بدون شک، معشوق حافظ، در معنای متعالی، خدای لایزال است و حقیقت بر نفس مهذب تجلّی پیدا می‌کند، لذا آینه‌ی دل را چنان باید صیقلی داد که قابل درک معانی و تابش انوار عالم روحانی باشد و قدرت فهم عوالم معنوی بیابد: سال‌ها، دل طلب جام جم از ما می‌کرد

آن چه خود داشت زیگانه تمنا می‌کرد
جام، نفس انسانی است که هزاران حقیقت را آشکار می‌سازد و حقیقت نیز از انسان بیرون نیست:

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست

از خود بطلب، هر آن چه خواهی که تویی

سخن عشق به فرموده حافظ پایان‌ناپذیر است و نمی‌توان آن را به زبان قال

درکشید:

سخن عشق نه آن است که آید به زبان

ساقیا می‌ده و کوتاه کن این گفت و شنفت

در نخستین غزل سفینه این شاعر آسمانی، سخن از عشق است و «مشکل‌ها»، «حافظ تقریباً تمام راز عرفان خود را که عبارت از عشق مجذوبان، عشق بی‌دلان و عشق کسانی که جاذبه عهد‌الست آنها را به سوی حق می‌کشد، بیان می‌کند و این یک غزل، به تنهایی در بیان تعلیم عرفانی حافظ می‌تواند حکم ابیات «نی‌نامه» آغاز مثنوی را داشته باشد در بیان تعلیم عرفان مولوی». (از کوچه رندان، ص ۱۹۶)

در خصوص جهان‌بینی حافظ باید گفت که: حافظ، وارث فرهنگ تکامل یافته ایران اسلامی است که بر پایه جهان‌بینی قرآنی، شکل گرفته و با عناصری از میراث فلسفه‌های هندی و ایرانی و اندیشه‌های مسیحی و یونانی و عرفانیات، به گونه‌ای نامنظم، در ابعادی ناهمگون، آمیخته شده و در پرده ابهام و خیال‌انگیزی، رمزآلود و استعاره‌آمیز، مجال تجلی یافته است. «یک ویژگی این گونه رمزها و استعاره‌ها هم ظاهراً این است که با هر کسی به زبان او حرف می‌زند و از همین روی، هر کسی خود را مجازمی‌یابد که دریافت خود را به عنوان مفهوم واقعی آنها قلمداد کند». (از کوچه رندان، ص ۹۰).

و به گفته رضاقلی خان هدایت: «اشعار حکمت آثارش، چندان در دل هر طایفه نشسته که اکثر فرق مختلف، او را هم مسلک خویش دانسته‌اند.» (همان، ریاض‌العارفین، ج دوم، ص ۲۹۵).

تأثیرپذیری حافظ از شاعران متقدم

در نخستینه‌های ادب فارسی پس از اسلام، دریافت مضامین شعری از قرآن کریم و متون اسلامی، همچنین بهره‌مندی از موضوعات اشعر شعرای عرب، امری معمول و سنتی رایج بوده است. با بسط گستره شعر در گذر زمان، علاوه بر اقتباس‌های متداول، شاعران با استفاده از دفتر شعر گذشتگان و معاصران، در طرحی نو به تراش و زینبندگی

مضامین می‌پرداختند. و حافظ چنین بود که توانسته درخشان‌ترین الماسه‌های شعری را در نگین انگشتی شعر فارسی به گونه‌ای بنشانند که تالُلُوش بر ادب شرق و غرب، تأثیرگذار باشد.

ذکر نمونه‌ای از مضامین کاربردی در شعر حافظ، که نمایان‌گر تأثرش از قرآن کریم و حدیث است، در زیر نقل می‌شود:

ماه و خورشید، به منزل چو به امر تو رسند

یار مه روی مرا نیز به من بازسان

به آیاتی، چون: وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَبِحُسبان، وَالْقَمَرُ قَدَرِنَاهُ مَنَازِلَ، در قرآن، نظر دارد. (۳۸-۳۹/۳۶).

متأثر از حدیث قدسی: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيِّ أُعْرَفَ»، (رک: احادیث مثنوی، فروزان‌فر، ص ۲۹).

سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه بیاک

ما به او محتاج بودیم، او به ما مشتاق بود

دیوان حافظ، ص ۱۴۰

هر چند نمی‌توان مبحث اقتباس مضمون شعری را انکار کرد، اما گاهی نیز ممکن است مضمون‌پردازی‌ها براساس توارد، صورت پذیرفته باشد.

به هر حال، نمونه‌هایی از اقتباسات شعری حافظ، از برخی شاعران عرب در این جا یاد آور می‌شود.

۱- متنبی:

پیمان شکن، هر آینه گردد شکسته حال

انَّ الْعُهُودَ عِنْدَ مَلِيكِ النُّهْيِ ذِمَمٌ

که حافظ، مصراع دوم شعر را از متنبی اقتباس کرده است: دیوان حافظ، چ قزوینی،

ص ۲۱۲

۲- اقتباس از مطلع قصیده «بُرْدَة» بوصیری:

أَمِنْ تَذَكُّرِ جِيرَانِ بَدِي سَلَمٍ

مَرْجَتْ دَمْعاً جَرِي مِنْ مُقْلَهُ بَدَمٍ

که حافظ چنین سروده:

مَا لِسَلْمَى وَمَنْ بِنْدَى سَلَمٍ

أَيْنَ جِيرَانِنَا وَكَيْفَ الْحَالِ

دیوان، ص ۲۰۵ (به نقل از حاشیه دیوان حافظ، چ قزوینی، ص ۲۱۲)

۳- از ابوفراس حمدانی، بامضمون زیر:

وَمَا إِنْ شَبْتُ مَنْ كَبَّرٍ وَلَكِنْ

رَأَيْتُ مِنَ الْأَجْبَةِ مَا أَشَابَا

شرح دیوان ابی فراس، ص ۵۰

که حافظ، چنین گفته:

من پیر سال و ماه نیم، یار بی وفاست

بر من چو عمر می گذرد، پیر از آن شدم

دیوان، ص ۲۱۹

۴- اقتباس از رساله قشیریه:

وَجْهٌ كَالْمَأْمُولِ حُجَّتٌ

يَوْمَ يَأْتِي النَّاسُ بِالْحُجَجِ

رساله قشیریه، ص ۱۳۷ / تذکره الاولیاء ۱۸۱/۲

از حافظ:

به رغم مدعیانی که منع عشق کنند

جمال چهره تو حجت موجه ماست

دیوان، ص ۱۸

۵- از کشاف زمخشری:

سَيَبْقَى لَهَا فِي مَضْمَرِ الْقَلْبِ وَالْحَشَا

سَرِيرَةٌ وَدَّ يَسُومُ تَبْلَى السَّرَايِرُ

همان، ۵۸۷/۴

حافظ:

من چو از خاک لحد، رقص کنان برخیزم

داغ سودای توام سرّ سویدا باشد

دیوان، ص ۱۰۷

۶- از ابوالعلائی مَعْرِي:

أَرَى الْعَنْقَاءَ تَكْبُرُ أَنْ تُصَادَا

فَعَانِدَ مَنْ تُطِيقُ لَهُ عِنَادَا

(رک: با کاروان حُلّه، ص ۳۴۱)

۷- به نقل از ابن خلکان:

وَلَوْ أَبْصَرَ النَّظَامُ جَوْهَرَ ثَغْرِهَا

لَمَا شَكَّ فِيهِ أَنَّهُ الْجَوْهَرُ الْفَرْدُ

همان، ۱۱۲/۵

حافظ گفته است:

بعد از اینم نبود شایبه در جوهر فرد

که دهان تو در این نکته خوش استدلالی است

دیوان، ص ۴۸

۸- شباهت مضمونی بیت حافظ، با گفته یزید بن معاویه که از مرزبانی، شاعر و ادیب

عربی زبان نقل شده است. شعر یزید بن معاویه:

وَكَيْفَ تَرَى لَيْلَى بَعِينٍ تَرَى بِهَا

سِوَاهَا وَمَا طَهَّرْتَهَا بِالْمَدَامِعِ

نقل از ابن خلکان، ۴۷۵/۳

از حافظ:

غسل، در اشک زدم که اهل طریقت گویند

پاک شو اوّل و پس دیده بر آن پاک انداز

دیوان، ۱۷۹

۹- آشنایی حافظ با آثار ابن فارض و شباهت بیت زیر حافظ با خمریه ابن فارض، با

این مطلع:

شَرِبْنَا عَلَي ذِكْرِ الْجَيْبِ مُدَامَةً

سَكَّرْنَا بِهَا مِنْ قَبْلُ أَنْ يُخْلَقَ الْكَرْمُ

عبدالرحمن جامی، خمزیه ابن فارض را در رساله‌ای به نام لوامع شرح و تفسیر کرده است. (با طبع و مقدمه حکمت آل آقا، تهران، ۱۳۴۱) از مواردی است که از آشنایی حافظ با این قصیده و با آثار ابن فارض حکایت دارد:

نبود چنگ و رباب و نبید و عود که بود

گل وجود من آغشته گلاب و نبید

دیوان، ص ۱۶۱

اثرپذیری حافظ از برخی از مضامین شاعران فارسی زبان، که در زیر نمونه‌هایی از این اقتباس‌ها، شباهت‌ها یا تواردهای شعری تنی چند از این شاعران، اشاره می‌شود:

حافظ:

تازیان را غم احوال گران باران نیست

پارسایان، مددی تا خوش و آسان بروم

دیوان، ص ۲۴۷

مقایسه شود با بیت زیر از لیبی شاعر:

مرا گفت آن دل آرام، ای بی آرام

همیشه تا زیان بی خواب و بی خور

همچنین، مقایسه شود با این بیت فردوسی:

بدو گفت خیره منه سر به خواب

برو تازیان نـزد افراسیاب

شاهنامه، چ مسکو، دفتر ۳، ص ۵۷

حافظ:

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر

آری شود ولیک به خون جگر شود

دیوان، ص ۱۵۳

دقیقی توسی:

گویند صبر کن که تو را صبر بر دهد

آری دهد و لیک به عمری دگر دهد

حافظ:

هر مرغ فکر که از سرشاخ سخن بجست

بازش ز طره تو به مضراب می زدم

دیوان، ص ۲۱۸

با این رباعی منسوب به مهستی مقایسه شود:

مضراب ز زلف و نی ز قامت سازی

در شهر تو را رسد کبوتر بازی

دلها چو کبوترند در سینه تپان

تا تو نی وصل در کدام اندازی

مولوی:

گاه پراند به نی ام همچو کبوتر ز وطن

گاه به صد لابه مرا خواند تا محضر خود

حافظ:

جان درازی تو بادا که یقین می دانم

در کمان ناوک مژگان تو بی چیزی نیست

دیوان، ص ۵۳

نظامی هم در خسرو و شیرین، چنین گفته است:

ز بهر جان درازیش، آن زمان، شاه

زهر دستی درازی کرد کوتاه

xxx

حافظ:

چشم مخمور تو دارد زدلم قصد جگر

ترک مست است، مگر قصد کبابی دارد

دیوان، ص ۸۵

استعاره کباب، برای دل عاشق و تکرار مناسبات و لوازم آن به مناسبت ذکر دل، در کلام معاصران حافظ نیز هست و حاکی از رواج رسم و قبول مضمون در آن روزگاران است، از جمله آنان، کمال خجندی است که گفته:

دل سوخت در سماع و نمی‌ایستد ز چرخ

رقصی است گرم بر سر آتش، کباب را

گر خون رود از دل که کباب است، عجب نیست

این دیده خونابه چکان را چه فتاده است؟

دل ندارد بی لب لعنت نمک

بی نمک ذوقی نمی‌یابد کباب

حافظ:

ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد

چه گوش کرد که باده زبان خموش آمد

دیوان، ص ۱۱۹

از سید حسن غزنوی:

ده زبان است و نگوید سخن و حق با اوست

با چنین عمر که او راست چه جای سخن است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

حافظ:

بدین رواق ز برجد نوشته‌انید به زر

که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند

دیوان، ص ۱۲۲

از کمال الدین اسماعیل:

بر این صحیفه مینا به خامه خورشید

نگاشته سخنی خوش به آب زر دیدم

حافظ:

در پس آینه، طوطی صفتم داشته‌اند

آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم

دیوان، ص ۲۶۲

از خاقانی:

هر چه عقلم در پس آینه تلقین می‌کند

من همان معنی به صورت بر زبان می‌آورم

دیوان، ص ۲۵۲

درباره اصطلاحات دیوانی، از جمله کلمات منشور و طغرا، حافظ چنین گفته است:

امید هست که منشور عشق بازی من

از آن کمانچه ابرو رسد به طغرای

دیوان، ص ۳۵۰

با این شعر خاقانی مقایسه شود:

عشق تو به منشور کهن جان ستد از من

یارب چو شود تازه به طغرا چه ستاند

درباره اصطلاح منشور و طغرا (رک: توضیحات محمد قزوینی، دیوان، ص ۳۵۰)

در اقتباس شعری حافظ از فخرالدین عراقی، بیتی از حافظ به عنوان شاهد، ذکر می‌شود:

غزلیات عراقی است سرود حافظ

که شنید این ره دل سوز که فریاد نکرد

دیوان، ص ۹۸

استفاده حافظ از مضمون پردازی عراقی:

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست

مست از می و می‌خواران از نرگس مستش مست

دیوان، ص ۲۰

از عراقی:

از پرده برون آمد یارم قدحی در دست

هم پرده ما بدرید، هم توبه ما بشکست

xxx

«بشنو از نی» حافظ، شاید برداشتی شاعرانه باشد از نی نامه مولوی:

حافظ:

زبانست درکش ای حافظ زمانی

حدیث «بی‌زبانان» بشنو از نی

دیوان، ص ۳۰۰

از مولوی:

هر که او از هم زبانی شد جدا

«بی‌زبان» شد گرچه دارد صد نوا

دفتر اول، ص ۴

xxx

مصراع دوم بیت زیر از حافظ، عیناً یادآور مصراع دوم بیت عربی مندرج در تاریخ

جهان‌گشای جوینی است:

دست در حلقه آن زلف دو تا نتوان کرد

تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد

از جهان‌گشای جوینی:

انَّ النَّسَاءَ وَ عَهْدَ هُنَّ هَبَاءٌ

رِيحُ الصَّبَا وَ عَهْدُ هُنَّ سَوَاءٌ

(برای ذکر نمونه‌های بیشتر، رک: از کوچی رندان، صص ۲۵۷-۲۰۳).

غزلیات حافظ نشأت یافته از معرفت است و معرفت واقعی نزد لسان‌الغیب، دل

است که خلاصه وجود است و لطیفه‌ای است معنوی و حقیقت انسان هم همان است

که حافظ از آن، به جام جم تعبیر کرده و در آن همه چیز، چنان که هست، جلوه دارد و

به عینه می‌تواند، همه را منعکس نماید.

«شاعر شیراز، در یک عمر که به پیرانه سر رسید، چنان رندانه زیست که نه رد پای درستی از خود باقی گذاشت و نه سرگذشتی که سایه او باشد، آن روشنی که یک اثر هنری را، آینه احوال هنرمند می‌کند، در شعر او نیست و از سرگذشت او نیز، آن قدر کم در شعرش رسوب کرده است که نمی‌توان از خلال این اشعار، سیمای واقعی او را به درستی طرح کرد.» (از کوچه رندان، ص ۱۱ مقدمه).

در گیرودار پیش آمدهای زمانه، روزگار نسبتاً دراز عمر «حافظ خلوت‌نشین» در میان مسجد و میکده و رندی و پارسایی و حیات دنیوی و اخروی سپری شده است و در این گذر عمر، باید سایه حافظ را درست تشخیص داد، زیرا در سایه عمرش، همه چیز رنگ ابهام دارد و رنگ اسرار و در بسیاری جاها، زبان بس ابهام‌آمیز است و رندانه و «تنها صدای اوست که سر او را فاش می‌کند و نمی‌گذارد حتی بعد از قرن‌های دراز، در خلوت بی‌نام کوچه رندان هم، شاعر شیراز از نگاه کنجکاو یک ستایشگر دیر رسیده، درامان باشد.» (همان، ص ۱۵)

و به یقین، شعر حافظ در و انفسای سده هشتم هجری (ق.) بازگو کننده تفکر عصر اوست زیرا «هنوز نه ولتر به روشنگری پرداخته بود و نه مارکس، نظریه خویش را عرضه کرده بود و نه داروین، انسان را از قلمرو جامعیت و امانت به اعماق غار و جنگل بوزینگان کشانیده بود و نه فروید، ژرفنهای روح انسان را با ورطه‌های کامجویی‌های جنسی پیوسته بود...» (همان، ص ۲۰۲).

تأثیرپذیری شاعران دشتی و دشتستان از مضمون‌پردازی‌های حافظ:

لسان‌الغیب حافظ شیرازی، بیش از آن که تأثیرپذیر باشد، تأثیرگذار بوده و هر چند که وی با مطالعه اشعار شاعران، به اخذ مضامین پرداخته، اما این مضامین را در فضای هندسی بهتر و در جغرافیای فراتر، در غزلیات خود، متجلی ساخته، به نحوی که ابتکار غزل فرازمینی را فقط به خود اختصاص داده است.

ترکیب کلمات و انسجام مطالب، در شعر حافظ، در میان همه شاعران ادب فارسی، بی‌همتا است. وی معجزه‌گر ترکیب واژگان، در زیوری از آرایه‌های ادبی در شعر است، اعجازش، در آمیزه و اختلاط عشق دنیوی و اخروی، بی‌نظیر است. کلامش، حد نهایت و در اوج است.

هیچ کس به بلند ای مقامش نرسیده، به گونه‌ای که اگر سروده‌های دیگران را در

کنار اشعار نابش قرار دهیم. بی محابا تشخیص آن کاملاً سهل و آسان است. می دانیم که به استناد مندرجات تذکره‌ها و تاریخ ادبیات‌ها، «شعر عرفانی در ادب فارسی با باباطاهر و شیخ ابوسعید آغاز و وسیله سنایی و عطار روبه تکامل گذاشت، اما مولوی و حافظ آن را به اوج رسانیدند...» (رک: روزگاران یاد باد، ص ۳۲۰) و خود قله‌نشین ادبیات عشقی و عرفانی ایران گردید.

بسیاری از شاعران بعد از حافظ، به ویژه غزل‌سرایان، به وی نظر داشته‌اند و در باغ سرسبز غزلیاتش بیتوته کرده و از برکت گل گشت مصلاّیش، نبات شعرش را مزمزه کرده‌اند و صور خیالش را در تصاویر شعری خود نمایانده‌اند. اما کیست که در بلندای خیال و صور لفظ و معنی و در حوزه استعاره و کنایه، و ابهام و ابهام و دیگر صنایع شعری به مقام شامخ حافظ رسیده باشد. شگفتنا! حافظ عجب طوطی شکرشکنی است که سیر آفاقی و انفسی را با هم درآمیخته و کلام همچو قندش، کام جهانیان، از جمله هندیان و بنگالیان را شیرین کرده است.

درآمدی بر شعر جنوب^۱:

در تاریخ گذشته شعر فارسی، اثری از شعر شاعران بوشهری و کرانه‌های خلیج فارس و دشت‌های مربوط بدان فراروی ما قرار نگرفته است.

هر چند ممکن است برحسب اسلام‌گرایی در زمان‌هایی دیرین در این ناحیه، اشعاری به زبان عربی و شاید به زبان فارسی، توسط اصحاب معرفت سروده شده، ولی در اثر فقدان موقعیت و بلاای طبیعی و تاریخی، آن سروده‌ها، بعدها محو و نابود شده باشد.

اصولاً طبیعت بوشهر، با عنایت به جغرافیای منطقه از آب و هوای مناسبی برخوردار نبوده و خست آسمان در فقر مرز و بوم منطقه تأثیر بسزایی داشته است.

از سوی دیگر، فقر فرهنگی، بی‌خانمانی، قحطی و بیماری، دیگر رمقی برای بومیان منطقه باقی نگذاشته بود. خارج از زوایا و موقعیت‌های تاریخی و مهاجرت‌های مقطعی عوامل بیگانه، زندگی تا دو سده پیش در این دیار مفهومی نداشت.

غالب مناطق استان به دلایل وجود سواحل پست، زمین‌های بایر و لم یزرع، آب و

۱- به نقل از مقدمه کتاب درون‌گرایی در شعر جنوب، اثر نگارنده

هوای نامطلوب و عدم بهداشت و امکانات محیط زیستی، بیماری‌ها، تنگی معیشت، خالی از سکنه بود. دولت‌ها چندان توجهی به این منطقه قحطی زده نامطلوب نداشتند، زیرا در دوران تاریخی اسلام، شاهان خوش‌گذران در پهن دشت ایران زمین، آن قدر سرزمین‌های آباد و پر از ناز و نعمت در اختیار داشتند که فتنه شوخ چشمان و طبیعت خدادادی در آن دیار بهشتی، دیگر مجالی برای اندیشیدن به کرانه‌های مقهور طبیعت جنوب باقی نمی‌گذاشت.

مردم این سامان، زمانه ناسازگار را پشت‌سر گذاشتند و با چنگ و دندان از کرانه‌های خلیج فارس، بی‌مزد و منت دفاع کردند. شرافت را وجهه همت قرار دادند تا زیربار دناست اغیار قرار نگیرند. هر چند ناله‌هایشان، گوش حکم‌رانان را نیاززد، اما شیرازه نجوایشان در بُن مایه‌های شعر جنوب تجلی یافت. و فایز نخستین آواره تاریخ جنوب بود که درد و غم و رنج و عذاب جان‌گداز بوشهریان را در ترانه‌هایش به نمایش درآورد. دوبیتی‌های او همواره نمایانگر رنج‌واره‌های جنوبیان است، تاریخ درد هجران و فلاکت مردم منطقه است، زبان‌گویای دشتی‌ها و دشتستانی‌ها و آفاق و کرانه‌های این مرز و بوم در طول تاریخ حیات این آدم‌هاست.

شعر او سرمایه‌ای شد برای درد آشنایان جنوب، صاحبان اندیشه و ذوق، تا صخه‌های نیاکانشان را از پشت دیوار قرون در غم سروده‌های خود بنمایانند. اینان بیانگر زجر تاریخ‌اند، آشکارکنندگان بلاها و ترسیم‌کنندگان مصیبت در زوایای منطقه‌اند. شروه‌هایشان، ندای دل‌های پُرگدازی است که با وقایع و حوادث زندگی، تاب خورده و همچون نیلوفر غم وجودشان را درهم پیچیده است.

مردم مناطق بوشهر با این غم خواره‌ها دم‌خورند و جانشان را تسکین می‌دهند، زیرا این شروه سروده‌ها، ریشه در حیات منطقه دارد، نمادی است از زندگی مردم جنوب، شرحه‌های فراق است که درد اشتیاق را شرح می‌دهند. دردی که از این شروه‌ها برخاسته می‌شود، درمان است که از نیستان وجود فرا می‌رسد و آدمی را بدان دل خوش می‌کند.

اکنون که این درخت غم در شعر جنوب به بار نشسته و شاعرانش را به فراخور حال، تحت سیطره خود درآورده است، غم دانه‌های شروه، چنان شعر شاعران منطقه را آب و جلایی داده که طبع آنان را فایزانه و همگون کرده است.

در شروه، سروده‌ها، شروه‌خوان با شروه‌گوی، همداستان می‌شود و شنونده را با خود به دیار فایز می‌برد، او را می‌تاباند، غم خانه دلش را لبریز از غم می‌کند و او با تزییق درد، دل خرابش، آبادان می‌شود و دوباره به خود می‌آید، به شهر آشنایی‌ها و دیار از خود گذشتگان. شروه، آتشی است که آدم جنوبی را از غل و غش حوادث می‌اندازد، می‌گدازد، صافش می‌کند، جرمش را می‌زداید، زنگارش را می‌گیرد و او را آماده می‌کند برای پذیرایی رنجواره‌ها و دردهای دیگر زمانه که برایش دامن گشوده است.

طرز شعر جنوب با دیگر طرزها، تباینی خاص دارد، شرایط ویژه حاکم در منطقه، شعر شاعران بوشهر را قدری متمایز از شاعران دیگر نواحی کشور نموده است.

زبان شعر و ذهن شاعران و طبیعت منطقه به گونه‌ای است که می‌باید برای شعر جنوب، فصلی جداگانه گشود زیرا شعر شاعران استان از حال و هوایی دیگر برخوردار است.

توصیف و تصاویر شعری آنان برحسب نمایه‌های گفتاری، سر در غم دارد، غمی که با دیگر غم‌ها تفاوت دارد. آن غم شرینی که مرثیه نیست، عرفان واره‌ای است بیرون از عرفان عارفان در شعر فارسی. همه برهه‌های گفتارشان برای همگان دل‌پسند نیست. در شعرشان، بومی‌گرایی خاصی است اندوده با اندوه، همراه با سنت‌های جنوبی و تا حدی خشن که جملگی پذیرایش نیستند، مطلوب منطقه و مردم درد کشیده و هجران دیده و پایدار در برابر ظلم مضاعف طبیعت و ستم جباران بی‌دادگر و قُلدران و چپاول‌گران اجنبی.

شعر این شاعران، حکایت مردمی است شرافتمند که جامعه عاریت را از کس نپذیرفته‌اند. در غنای طبع زیسته‌اند و دلی به فراخنای دریا و طبعی شیرین به گستره نخل‌های جنوب و عشقی به بلندای ازلیت تا ابدیت دارند.

در این تاریخ یک صد ساله شعر جنوب (دشتی و دشتستان)، تنی چند از شاعران سنت‌گرا به تقلید از مضامین شعری حافظ، اقتباس‌هایی در شعر خود به کار برده که در این پژوهش، به ذکر و بررسی شعر پنج تن از شاعران حافظ‌گرای منطقه به اجمال بسنده شده است.

۱- فایز دشتی (ولادت: ۱۲۰۹ هـ.ش. در کردوان دشتی بوشهر - وفات: ۱۲۸۹):

محمدعلی دشتی (متخلص به فایز)، نخستین ترانه‌سرای معروف بوشهری در یکصد و

پنجاه ساله اخیر است که در اواسط سده نوزدهم میلادی - در عصر قاجار - در استان بوشهر می زیسته است. به گفته دکتر ذبیح الله صفا (در مجلد دوم تاریخ ادبیات در ایران)، فایز دشتی (دشتستانی)، بزرگ ترین ترانه سرای ادب فارسی (فهلویات) بعد از باباطاهر محسوب می شود.

وی در شروه سرایی، مقامی ارجمند داشته و ترانه هایش به عنوان یک نمود موسیقایی (زیر مجموعه دستگاه شور) معرفی شده است. در دوبیتی های او، موجی از عشق زمینی که شاید نمایه ای باشد، برای عشق الهی، آشکار است و آنجا که حافظ، نجواکنان از جذبه معرفت سخن گفته:

سالها دل، طلب جام جم از ما می کرد

آنچه خود داشت زیگانه تمنا می کرد

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود

طلب از گم شدگان لب دریا می کرد...

بی دلی، در همه احوال خدا با او بود

او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد..

فایز، زمزمه محبت و عشق را صادقانه سر داده است و عاشقانه سر در کوی یار کشیده، زیرا ندای عشق را از، قدم آموخته و به حادث آورده و یحتمل به مضمون پردازی غزل فوق، نیم نگاهی داشته است:

به سیر باغ رفتم، باختم من

نظر بر نوگلی انداختم من

الهی، دیده فایز شود کور

که دلبر آمد و نشناختم من

(نقل اشعار از کتاب ترانه های فایز، چ دوم، ص ۹۲)

۲- محمدخان دشتی (ولادت: ۱۲۴۶/۱/۲ ش. در روستای شنبه دشتی - وفات:

۱۲۹۸ ش. در زندان بوشهر).

محمدخان دشتی - پسر سوم حاجی خان دشتی، در کودکی به همراه پدر و مادرش،

جهت کسب تحصیل به نجف اشرف رفت، پس از فوت مادرش به دشتی (خورموج)

برگشت و بعد از برادرانش، ضابط کل حکومت دشتی گردید. (رک: سالنامه اداره کل فرهنگ بنادر و جزایر خلیج فارس، چ سال ۱۳۴۳). قلعه و بارگاه او، همیشه مرکز فضلا و مجمع اندیشه‌وران و شاعران بود. تحصیلات ادبیات فارسی و عربی را نزد پدرش و فضایی دشتی آموخت.

محمدخان دشتی، امیری فاضل و درویشی خیراندیش بوده، چنان که منشی مخصوص او، شاعری قزوینی و دیگری شیرازی و سومی، تهرانی بود. از اطراف و اکناف مملکت، هر جا دانشمند و ادیب و نویسنده ماهر سرآغ داشته. با حسن خلق به خود جلب کرده و قصبه‌ی خورموج، در زمان حیات او، دارالعلم کوچکی شد. (رک: فارس و جنگ بین الملل اول، رکن‌زاده آدمیت، ص ۷۲).

صاحب فارس‌نامه ناصری، وفات او را سال ۱۲۹۹ (ه.ش) نوشته، ولی میرزا محمدحسین اهرمی تنگستانی (معتقد) در ماده تاریخ وفاتش، برطبق این شعر:
(دو سینه، از هزار و سیصدکم

کرد، دشتی وداع این عالم)

در سال ۱۲۹۸ ه.ش. در زندان بوشهر دانسته است.

اشعاری در طنز و هزل دارد، غزلیاتش مشهور است، کتاب نمکدان او که به سبک گلستان نوشته شده، پس از درگذشت شاعر، مفقودالآثر گردیده است. آثار دیگر وی، غیر از دیوان شعرش، کلام‌الملوک و دیگری طریق السلوک (که جز ابیاتی از این دو اثر باقی نمانده) و یکی هم، خسروو شیرین که ناتمام باقی مانده است. (برای اطلاع بیشتر، رک: شعر دشتی و دشتستان، دفتر اول). محمدخان، در برخی از اشعارش، علاوه بر تأثیرپذیری از دیگر شاعران، از دو غزل‌سرای بزرگ شیراز، یعنی سعدی و حافظ، تأسی جسته و این تأثیرپذیری‌ها، تا جایی بوده که گاهی علاوه بر دریافت مضامین شعری، کلمات مصراع‌های شعری را هم در اشعار خود به اقتباس گرفته است. اما لسان‌الغیب حافظ کجا و محمدخان دشتی کجا؟ فرموده حافظ:

مشکل خویش، بر پیرمغان بردم دوش

که او به تأیید نظر حل معما می‌کرد

تضمین محمدخان دشتی از بیت فوق در همان وزن:

مشکل خویش بر پیرمغان خواهم برد
تا به یک جرعه می حل کند این مشکل را

یا این بیت حافظ:

مرا در منزل جانان، چه امن عیش، چون هر دم
جرس، فریاد می دارد که بر بندید محمل ها

تضمین دشتی، در وزنی دیگر:

ساربانان، نه من از جور تو می نالم و بس
از جرس، ناله برآید، چه بری محمل را؟

از حافظ:

شکرشکن شوند، همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می رود
اما محمدخان، در شعری که مقتبس از بیت فوق است، مدّعی همترازی با کلام
شیرین حافظ شیرازی است.

کجا کنند دگر طوطیان، شکرخایی
اگر به هند رود، شعرهای چون شکر

و حافظ، چه زیبا و در عمق به طرح تمنّای عشق پرداخته:
پاک کن، چهره حافظ به سر زلف ز اشک

ورنه این سیل دمامد بکند بنیادم
در حالی که، دشتی مقلّدانه و ملتسانه، از جور و جفای معشوق نالیده است:
جور و جفا برافتادگان مکن بنیاد

چرا که سیل غمت کنده است بنیادم
حافظ در روزگارش به مثابه یک فیلسوف جبری است که توانسته مضامین متداول
شعری را در سده های هفتم و هشتم، غایت بخشد و همچون قائدی اعظم، منشور و
فرمان پذیری بنی نوع بشر را از قادر متعادل صادر کند و غائله را پایان بخشد:
در پس آینه، طوطی صفتم داشته اند

آن چه استاد ازل گفت بگو، می گویم

ولی در تضمین شعری محمدخان، عظمت کلام مشهود نیست:

جامه وصل به قد من اگر کوتاه است

چه توان کرد که خیاط ازل دوخته است

حافظ، در یکی از غزل‌هایش ظرافت‌مندانه و به گونه ای ملموس، به بیان کردار

ظاهر نمایان پرداخته و مدعیان ریایی را بدین گونه طرد کرده است:

نه هر که چهره برافروخت، دلبری داند

نه هر که، آینه دارد، سکندری داند

نه هر که طرف کله کج نهاد و راست نشست

کلاه‌داری و آیین سروری داند

هزار نکته باریک‌تر زمو اینجاست

نه هر که سر بتراشد، قلندری داند

اما، دشتی در این تضمین اقتباسی، کلامش متعالی نیست:

نه هر یتیم‌نوازی، پدر تواند بود

نه هر که دایه شود، مهرمادری داند

نه هر که ناز کند، یار می‌تواند بود

نه هر که عشوه کند، طرز دلبری داند

هزار پیرهن پوست باید از جان کند

نه هر که پوست بپوشد، قلندری داند

حافظ در گذر ارشاد و هدایت، برای رسیدن به کمال مطلوب، به پیر طریقت نظر

دارد، هر چند که پیری بخصوص، مطمح نظرش نبوده، اما در اشعارش، از جمله «بیت

زیر با توسل به اسطوره خضر، این نظریه را به اثبات رسانده است:

طی این مرحله، بی‌همرهی خضر مکن

ظلمات است، بترس از خطر گمراهی

ولی با نگاهی به شعر دشتی، معلوم می‌دارد که ضمن نداشتن انسجام کافی، فقط

نظیره‌گویی، ملاک عمل است و تأثیرپذیری، بدین جهت، فاقد پرتوزایی عارفانه است.

پی هدایتیم ای خضر، یک اشارت کن
 که از دلیل برم روبه جانب مدلول
 مکن درنگ در این راه پرخطر دشتی
 که راه دور و دراز است تا محلّ وصول
 ۳- مفتون بُرد خونی (ولادت: ۱۲۷۶ هـ.ش. در بردخون دشتی - وفات: ۱۳۴۱ در همانجا).

سید بهمنیار بردخونی، فرزند سید علی‌اکبر حسینی، متخلص به مفتون را مانند هم
 رو ستایی اش «فایز» با دوبیتی‌هایش می‌شناسند.

ترانه‌های مفتون، هر چند در مضامین و آرایه‌های ادبی، به پای دوبیتی‌های فایز
 نمی‌رسد، اما تأثیر فایز در این سروده‌ها کاملاً آشکار است. تا آنجا که تشخیص
 دوبیتی‌های فایز و مفتون، همچنین سروده‌سرایان دیگر جنوب، مانند باکی و نادام (دو
 شاعر دشتستانی) با توجه به فضای سنتی ذهن شاعر، برای ناآشنایان به شعر جنوب
 (استان بوشهر)، اندکی دشوار می‌آید.

مفتون، مجموعه آثار خود را «هدایه العشاق» نامیده که مشتمل بر انواع شعر است
 و عمده شهرتش به لحاظ دوبیتی‌های اوست که در دل مردم منطقه، جای گرفته است.
 (برای آگاهی بیشتر، رک: شهر دشتی و دشتستان، دفتر سوم).

مفتون، علاوه بر دوبیتی‌سرایی، در غزل گفتن هم، ذوق خود را نشان داده و گاهی
 اقتباسات شعری خود را از مضامین حافظ به وام گرفته است، مثلاً در این غزل:

ترسم که آه من به جهان شعله‌ور شود
 راز دلم زپرده باطن به در شود
 ترسم به هجر دوست کنم صبر و عاقبت
 باقی زمان صبر که عمرم به سر شود
 ترسم که جان سپارم و بعد از وفات من
 مهر و وفای دوست، نصیب دگر شود
 ترسم کند ز صحبت ایام رفته یاد
 یک‌باره صبر و طاقتش از کف به در شود

ترسم که زلف خویش پریشان کند رگم
آن باوفا ز مردن من، چون خیر شود...
که بی تردید، مقتبس از این غزل معروف خواجه شیراز در همین وزن و قافیه
مردف است، اما باید گفت که حافظ در مطلع غزل خود، با دانه‌های اشک، استهلالی را
به کار بسته که در عین تسلی بخشی، به طرزی مطرا، غم عشق را عیان داشته است:
ترسم که اشک در غم ما پرده در شود
وین راز سر به مهر به عالم سمر شود
گویند سنگ لعل شود در مقام صبر
آری شود ولیک به خون جگر شود
خواهم شدن به میکده‌گریان و دادخواه
کز دست غم خلاص من آن جا مگر شود
آن سرکشی که در سر سروبلند توست
کی با تو دست کوتاه ما در کمر شود...
غزل عاشقانه دیگری از مفتون با بهره‌مندی از غزل شیوای حافظ، در همین وزن و
ردیف:
مفتون: دلبر در غم تو ناله و افغان تا چند
خون دل ریختن از دیده به دامان تا چند
چشم من باز به دیدار تو باشد، شب و روز
چون پری می‌شوی از دیده تو پنهان تا چند
زلف مشکین خود از بهر پریشانی من
گاه جمعش کنی و گاه پریشان تا چند
دل چو با مهر تو پیوست، برید از همه یار
مبتلا چون به تو شد بی‌سروسامان تا چند
مفتون، در بیتی، پیک صبا را ملتسانه به فراخوانی دلبر از کوی یار فرستاده و
گفته:

گذر کن ای صبا در کشور ما

رسان از ما سلام دلبر ما

و حافظ، از باد صبا، عطر گیسوی یار را طلب کرده است:

صبا اگر گذری افتدت به کشور دوست

بیار نفخه‌ای از گیسوی معنبر دوست

(نقل اشعار از دفتر سوم کتاب شعر دشتی و دشتستان)

۴- شفیق شهریاری (ولادت: ۱۲۶۷ شمسی در روستای بُخیرِی از توابع دشتی -

وفات: پنجم بهمن ماه ۱۳۵۲ شمسی در همان روستا):

سید محمد طاهر شهریاری، فرزند سید شهریاری، متخلص به شفیق شهریاری، تحصیلات اولیه خود را در مکتب‌خانه‌ها و نزد علمای محلی به انجام رسانید، خواندن قرآن و اشعار حافظ و برخی از شاعران دیگر را فراگرفت و در صرف و نحو عربی و ریاضیات در ولایت خود به کمال رسید. تخلص شعری او در آغاز «طریف» بود، اما پس از چندی، آن را به «شفیق» تغییر داد. وی در منطقه از محبوبیت خاصی برخوردار بود، و از جمله نخستین معلمان دبیرستان سعادت بوشهر بوده و آن‌گونه که در سال‌نامه اداره کل فرهنگ بنادر و جزایر خلیج فارس، چ ۱۳۴۳ شمسی نوشته شده، «شفیق شهریاری در سال ۱۳۰۰ شمسی، بنا به درخواست هیأت وکلای دبیرستان سعادت، از دشتی به بوشهر آمد و به خدمت فرهنگ درآمد و در سمت دبیر ادبیات فارسی، عربی و ریاضیات، مشغول انجام وظیفه شد. در سال ۱۳۰۹ شمسی با توافق رئیس فرهنگ وقت، به مدیریت دبیرستان سعادت بوشهر منصوب گردید...» (رک: همان، صص ۹۶-۹۵). وی ۸۵ سال زیست و در مدت حیاتش، منشأ خدمات فرهنگی در استان بوشهر بوده است. (برای شرح بیشتر، رک: شعر دشتی و دشتستان، دفتر چهارم، صص ۳۵-۱۱).

وی از جمله شاعرانی است که دل به دنیا در نبسته و از زرق و ریا بیزار است. از بی‌ارجی دانش و دانشمند، گله‌ها دارد و از زمانه غدار و سالوس صفتان ریاکار شکایت‌ها.

عشق در اشعارش، جلایی خاص دارد. در نظر او، عشق همچون دریای خیزابی پربلاست و شناگری در آن، کار هر کس نیست، عشق، آدمی را بی‌نیاز و مستغنی می‌سازد و بهترین ممیز انسان از حیوان است:

عشق، بحری سخت مواج است و پرآشوب و ژرف

بس دلاور مرد خواهد، غوطه‌ور گردد در آن

وی، دل را جایگاه عشق دانسته که مقامش، بس بلند است و آینه سکندر و جام

جهان نما، تنها اشارتی است به مقام دل:

جاه و مقام حضرت دل هست بس رفیع

زنهار تا زکف ندهی احترام دل

آینه سکندر و جام جهان نما

باشد اشارتی زیبان مقام دل

(نقل اشعار، از کتاب شعر دشتی و دشتستان، دفتر چهارم)

شفیق شهریاری، در تمامی ایام عمر، حتی در زمان فرارسیدن مرگش، پیوسته با شعر

لسان‌الغیب حافظ، محشور و دم‌خور بوده است. در اشعار زیر تأثیر اندیشه‌های حافظ

بر شعر شفیق، کاملاً آشکار است:

از شفیق:

«عشق بازی، کار بازی نیست»، هُش دارای شفیق

کوش از جان تا بری گوی سبق از همگان

که درست، اقتباسی است از بیت حافظ:

عشق بازی، کار بازی نیست، ای دل، سر بیاز

ورنه گوی عشق نتوان زد به چوگان هوس

اقتباس تلمیح «خضر» از حافظ در شعر شفیق:

نور توفیق، مگر خضر هدایت گردد

ورنه در ظلمت حیرت، همه سرگردانند

این تلمیح، در شعر حافظ، قاطعیتی بی چون و چرا دارد، بدان جهت که «خضر»،

مرشدی است که بدون ارشاد و اشارتش، راه به جایی نمی‌توان برد.

قطع این مرحله، بی همراهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر تنهایی

دل تنگی از دنیا و اسطوره زندان اسکندر در شعر شفیق:

دل تنگم از اوضاع، بدان سان که به چشمم

عشرتگه دارا شده، زندان سکندر

که اقتباسی است از این بیت حافظ:

دلَم از وحشت زندان سکندر بگرفت

رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم

از جفای روزگار نالان و سرگردان است و از عمر تلف کرده، بسیار متأسف:

عمر بیهوده تلف گشت، شفیعاً افسوس

وای چون ماضی اگر باشد مستقبل ما

که تضمینی است از این بیت حافظ:

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

آه اگر از پی امروز بود فردایی

وصال دوست را در بیتی بدین گونه تجلی می‌بخشد:

به جبر کسر دلم کوش و رخ به من بنما

که بی تو از همه کائنات بیزارم

که تقلیدی است از این بیت خواجه شیراز:

به جبر خاطر ما کوش که این کلاه نمد

بسا شکست که بر افسر شهی آورد

حافظ، در غزل ناب، از می و مستی عارفانه سخن سر داده و پرهیز از محتسبان را

واجب دانسته، زیرا آنان از بی‌وفایان عالم‌اند و بهوش باش تا این پیام را بیهوده نگیری

تا در دام تزویرشان، گرفتار نشوی:

ساقی ار باده از این دست به جام اندازد

عارفان را همه در شرب مدام اندازد

باده با محتسب شهر نوشی زنه‌ار

که خورد باده‌ات و سنگ به جام اندازد

ور چنین زیر خم زلف نهد دانه خال

ای بسا مرغ خرد را که به دام اندازد

و شفیق شهریاری، در سطحی نه چندان در خور غزل حافظ، اقتباسی بدین گونه به عمل آورده است:

جای می دلبر اگر زهر به جام اندازد

عاشقش چون شکر و شهد به کام اندازد

دیدمش دوش، در افتاده به رومست و خراب

آن مزور که کنون «سنگ به جام اندازد»

هوس خال تو دل پخت و به زلفت شد اسیر

مرغ را خود طمع دانه به دام اندازد

خدمت جانان کردن، چه زود آدمی را به مرادش می‌رساند، به ویژه مریدی که

پای بند مرادش باشد، چنان که حافظ فرموده:

شُبان وادی ایمن، گهی رسد به مراد

که چند سال به جان خدمت شعیب کند

و شفیق شهریاری با تأثیرپذیری از حافظ، ولی نه در حد وی، چنین گفته:

وادی عشق خطیر است و پر آشوب، شفیق

باید از هر چه رسد بر تو فغانی نکنی

(نقل اشعار، همان، صص ۲۵-۱۷)

۵- عباس دیری (ولادت: پاییز ۱۳۰۷ شمسی در دیر - وفات: ۱۳۴۵ شمسی).

عباس دیری: فرزند میرزا محمد دیری، در شهر آبا و اجدادی خود - دیر - به دنیا آمد. از دوره کودکی، دارای ذوقی سرشار و استعدادی بسزا بود، مدت عمرش کوتاه بود، ولی در همین مدت ۳۸ ساله زندگی، از خود اشعاری خواندنی و ماندنی برجای گذاشت. برای آگاهی بیشتر از زندگی و ویژگی‌های اخلاقی او (رک: دفتر پنجم شعر دشتی و دشتستان، صص ۱۸۴-۱۷۳).

در انواع شعر، از جمله: دوبیتی، رباعی، غزل، قصیده، قطعه و مثنوی دست داشته

است، و از جهت شاعری، یکی از شاعران معروف دشتی و دشتستان محسوب می‌شود.

وی شاعری است مبارز و متعهد و مردمی و شعرش، زبان حال ستم‌دیدگان جنوب

است. از اوضاع روزگار، سخت‌نالان و از محرومیت‌ها، فغانش به آسمان است. در

تقسیم غم‌ها، خیام‌وار فریاد برآورده و گفته است:

آنان که در این دیار غم آبادند

از جور و جفای چرخ در فریادند

از شاه و گدا گرفته تا پیر و جوان

هر یک به غمی به سهم خود ناشادند

قطعه‌ای که بر سنگ مزارش نوشته شده، چنین است:

بر سنگ مزارم بنویسید پس از مرگ

این کشته عشق است، نیاید سراغش

از عشق چنان سوخت که روشن بودش گور

بر گور میارید دگر شمع و چراغش

تا بود شما از غمش آگاه نگشتید

تنه‌اش گذارید که این است فراغش

از دور مزارش بگریزید که داغی

در سینه نهان داشت، بسوزید زداغش

(نقل شعر، دفتر پنجم، همان)

عشق و شیدایی، یکی از عمده‌ترین مضامین در شعر دیری است:

من کیم؟ دیوانه‌ای در راه عشق

علاقان آیید و آرامم کنید

وی با عجب و غرور و جور و جفای متظاهران ریایی، سخت در ستیز بود، ولی

به یقین، حقیقت، همیشه در تجلی است:

به ریای می نشود نور حقیقت پنهان

اگر این رسم ریای را ز جهان برداریم

(همان)

شاید، عباس دیری، از جهت تشبیهات و صحنه‌های خیالی و نقش‌آفرینی‌ها به

شاعران متقدم فارسی، از جمله فرّخی سیستانی و منوچهری دامغانی و دیگر شاعران

پیشین، نظر داشته و از این بابت، در میان دیگر شاعران دشتی و دشتستان، بی‌رقیب

باشد. در دو بیت زیر، ماه را محجوبانه و در پوششی از ابر تیره، به مهمانی خورشید می‌برد، تا از کرانه‌های افق، بدین گونه کسب نور و روشنایی کند:

مهتاب شد شرمنده و از ابر معجر بر گرفت

ترسید آن خورشیدرو در چشم‌ها خوارش کند

خورشید از جیب افق، آهسته سر بیرون کشد

تا کسب نور و روشنی از بام و دیوارش کند

که یتحمل به «سحابیه» فرخی سیستانی، عنایتی داشته است: در غزلیاتش، بیشترین تقلید مضامین، از حافظ شیرازی دارد:

مضمونی از «نقش خیال» در شعر عباس دیری:

بر کارگاه دیده‌ام، نقش خیالش چون زخم

دل بی‌شکیب از سینه‌ام، از اشک سرشارش کند

اما حافظ، چه زیبا سروده است:

نقش خیال روی تو، تا وقت صبحدم

بر کارگاه دیده‌بی خواب می‌زدم

آتش زدن خرقة سالوس و ریا با مضمون آفرینی و وام گرفتن از شعر حافظ:

در گرو گذاشتن دستار، در خانه خمّار از دیری:

تشنه تلخ شرابم، چه کنم، باده فروش

نستاند به گرو از من اگر دستارم

که تضمینی است از حافظ:

ای خوشا، دولت آن مست که در پای حریف

سر و دستار نداند که کدام اندازد؟

(نقل اشعار از دفتر پنجم شعر دشتی و دشتان)

منابع

۱. کلام الله مجید.
۲. از کوچه رندان، دکتر عبدالحسین، زرین کوب، سخن، تهران، ۱۳۷۳.
۳. تذکره الاولیای فرید الدین عطار نیشابوری، نیکلسون، با مقدمه قزوینی،

- انتشارات منوچهری، چ دوم، تهران، ۱۳۷۴.
۴. ترانه‌های فایز، عبدالمجید زنگویی، چ دوم، نیما، تهران، ۱۳۵۳.
۵. درون‌گرایی در شعر جنوب، دکتر سید احمدحسینی کازرونی، ارمغان، تهران، ۱۳۸۰.
۶. دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، زوآر، تهران، بی‌تا.
۷. دیوان خاقانی، تصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی، زوآر، تهران، ۱۳۳۸.
۸. دیوان خواجهی کرمانی، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، انتشارات بارانی و محمودی، تهران، ۱۳۳۶.
۹. دیوان سنایی، تصحیح مدرّس رضوی، طبع کتاب، تهران، ۱۳۲۰.
۱۰. دیوان عطار نیشابوری، مقدمه و تصحیح سعید نفیسی، کتاب‌خانه سنایی، تهران، ۱۳۵۶.
۱۱. روزگاران یاد باد، دکتر سید احمد حسینی کازرونی، ارمغان، تهران، ۱۳۸۵.
۱۲. ریاض‌العارفین، رضا قلی‌خان هدایت، چ دوم، بی‌نا، تهران، ۱۳۱۶.
۱۳. سال‌نامه اداره کل فرهنگ بنادر و جزایر خلیج فارس، چ سال ۱۳۴۳، بوشهر، مقاله سید محمدحسن نبوی.
۱۴. شاه‌نامه فردوسی، برتلس و...، چ گوتمبرگ، تهران، بی‌تا.
۱۵. شعر دشتی و دشتستان، دفتر اول و دوم و سوم، عبدالمجید زنگویی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
۱۶. شعر دشتی و دشتستان، دفتر چهارم، شرف، تهران، ۱۳۷۲.
۱۷. شعر دشتی و دشتستان، دفتر پنجم، اشاره، تهران، ۱۳۷۷.
۱۸. صور معانی در شعر فارسی در مکتب درون‌نگری، دکتر پوران شجیعی، چ اول، زوآر، تهران، ۱۳۶۲.
۱۹. فارس‌نامه ناصری، تصحیح دکتر منصور رستگارفسائی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳.
۲۰. فارس و جنگ بین‌الملل اول، م، ح. رکن‌زاده آدمیت، بی‌نا، تهران، بی‌تا.
۲۱. کشف‌المحجوب، علی بن عثمان جلابی هجویری، تصحیح ژوکوفسکی، طهوری، تهران، ۱۳۵۱.
۲۲. مثنوی معنوی، نیکلسن، امیرکبیر، چ سوم، تهران، ۱۳۵۲.

تأثیرپذیری حافظ در مضامین شعری و اثرگذاری وی در... ۷۵

دیگر دیوان‌های شاعران فارسی، از جمله دیوان‌های اشعار سید حسین غزنوی،
کمال‌الدین اسماعیل، فخرالدین عراقی و...

